

محمدرضا فیض‌مهملوی
وکیل دادگستری



وظایف و کیل دادگستری



لرد مکیلان^۱ یکی از وکلای دادگستری اسکاتلند و عضو کمیسیون دادگستری مجلس لردها برای وکلای دادگستری پنج وظیفه اساسی شناخته و میگوید: «فارغ از وظایف دفتری، وکیل دادگستری پنج وظیفه دیگر دارد: اولی: وظیفه نسبت بموکل است، و دومی: وظیفه نسبت به طرق دعوی؛ و سومی: وظیفه در برابر دادگاه؛ و چهارمی: وظیفه نسبت به شخص خود اوست؛ و پنجمی: وظیفه او در قبال دولت و هیات حاکمه میباشد. پاره‌ای را عقیده براینست که او میتواند و بلکه ملزم بوده که برخی وظایف دیگر هم به این فهرست قابل ملاحظه خود بیفزاید؛ ولی او خود معتقد بود که دامنه وظایف پیش‌گفته باندازه کافی مبسوط است و از نظر اساسی کلیه وظایف وکیل را دربرمیگیرد و تنها این نکته را اضافه میدارد: «توازن کامل بین این شقوق که احياناً با یکدیگر در تعارض میباشد کار ساده‌ای نیست و شاهکاری است که انجام آن تنها از جانب پهلوانی مانند وکیل قابل تصور است». وظایف وکیل در حقیقت پیش از آنکه او تکیه برمسند وکالت بزند و در کسوت رسمی وکالت عرض‌اندام کند، آغاز میشود.

توجه باین وظایف و رعایت آن واقماً ممکنست شخص را از قیام به‌برگزیدن شغل وکالت باز دارد و اگر وکیل دادگستری بدون توجه به وظایف پیش‌گفته، وکالت را دنبال کرد، در مراحل بعدی ناچار نام او از لیست وکلای شایسته برای دفاع خود بخود حذف خواهد شد؛ چنانکه بکرات دیده شده کسانی - که بدون

1- Lord Macmillan

توجه به وظایف اساسی و کالت تنها دل به زرق و برق ظاهری آن باخته و وارد جمع شده‌اند - از بوثه امتحانات کارآموزی و اختبار نتوانسته‌اند بخوبی برآیند و اگر احياناً و با فراهم کردن مقدماتی از عهده اختبار تشریفاتی برآیند، مسلماً در برابر چشم تیز بین مردم - که پیوسته با دقت و توجه خاصی ناظر باعمال و اطوار آنها بوده و یکنوع اختبار معنوی در کار آنها دارند - مردود شناخته شده‌اند. این گروه بزودی به خطای خود واقف و از زورآزمایی در این جهاد مقدس نومید و از میدان بدر خواهند رفت. وجود برخی از وظایف فوق را وکلای دادگستری با قید احتیاط برای شغل خود تلقی میکنند، زیرا چیزی بیش از مقررات حاکم بر اتحادیه‌های بازرگانی و سایر مشاغل نیست و وکالت خود مقامی والاتر و بالاتر از اینگونه کسب و کارها است؛ چنانکه وکیل دادگستری حتی نمیتواند عمل و کار خود را به وسیله اعلان و مطبوعات به مردم عرضه کند و حق جلب و جذب مشتری را برای خود بهیچ کیفیت ندارد، بلکه باید منتظر باشد که کار با پای خود به دفتر او بیاید؛ همانطور که يك نفر وکیل مجلس برای راه یافتن به مجلس لردهای انگلستان ناگزیر باید اقل سه سال در حال انتظار بماند. اینگونه انتظارها بمثابه بوثه‌ای است که زر وجود وکیل دادگستری باید از آن بی‌غل و غش درآید. خود آقای مک‌میلان پیش گفته نیز از این قاعده مستثنی نبود، زیرا در مدت نه‌ماه اول ورود او به جامعه وکالت بیش از سه دعوی پیدا نکرد و با وجودی که قدمهای مثبتی در راه کمک به آن وکیل جوان برداشته شد تا او بتواند خود را در جامعه وکالت توجیه کند، معذک جای هیچگونه شگفتی نیست اگر گفته شود ورود او به کانون وکالت انگلستان با موفقیت قابل ملاحظه‌ای روبرو نشد.

در فاصله بین سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۵۹ کمتر از پنجاه درصد از کسانی - که از عهده امتحان اختبار کانون وکلای انگلستان برآمدند - توانستند به کار وکالت اشتغال ورزند و در دهسال بین ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ کاهش این عده سیر صعودی پیموده تا ۷۵ درصد از قبول شدگان در اختبار از اشتغال به وکالت صرفنظر کردند. به هر حال تنها اعلان و ابراز وجودی که وکیل مجاز است درباره کار و استعدادهای خود بکند، همان حضور در دادگاه‌ها و اقداماتی است که از جهت دفاعی انجام میدهد؛ با این قید که گفتار و کردار او باید در مرز قوانین و مقررات محدود باشد. تازه این محدودیت آزادی عمل او در نمایش شخصیت، به همین‌جا نیز ختم نمیشود؛ بلکه راجع به موضوعاتی که محرك آن انگیزه شخصی اوست، نباید سخنی بر زبان آرد و یا دیگران را اجازه دهد درباره آن چیزی بگویند. این محدودیت مطلق شغلی برای یکنفر کارآموز جوان که تازه پا بر آستانه فن وکالت نهاده يك وضع غیر منتظره سردکننده و آزاردهنده است. تا او بتواند فرصت ابراز استعدادات خود را بدست آورد زمانی بس دراز باید در انتظار بگذراند و مقررات پرطول و تفصیلی - که دنباله این رویه‌های شکننده قرار دارد - علی‌الدوام ناظر به اعمال کارآموزان و وکلا بوده و هیچگاه نمیگذارد آنها دست از پا خطا کنند.

بنابراین کارآموز هرگز نمیتواند از وضع خود راضی بوده و امید و نویدی به خود بدهد. وکیل و کارآموز میتوانند در دفتر راهنمای تلفن نشانی و شغل خود را با عنوان «وکیل قانون» درج کنند؛ ولی آنها هیچگاه مجاز نیستند بر در منزل خود پلاکی نصب کنند که شغل آنها در آن نوشته شده باشد ولو آنکه دفتر و خانه آنان در جنب یکدیگر و یا در یکجا باشد. وکیل در پارلمان و یا در بین اعضای کلوبی - که بآن وابسته است - میتواند خود را وکیل قانونی معرفی کند، اما چنین وصفی را بر صفحات کاغذ و یا کارت خود نمیتواند عنوان کند. اگر او برای مطبوعات مقاله نوشت و یا در گفتار رادیو شرکت کرد، ممکن است درباره او کلمه «وکیل دادگستری» گفته شود، اما بهیچ وجه مجاز نیست نام خود را با عنوان «وکیل دادگستری» به مراجع مزبور معرفی کند و یا بگذارد دیگری او را بدین نام معرفی کند. اگر او کتابی منتشر کرد، نام او را به عنوان وکیل دادگستری بر روی کتاب و یا صفحات داخل آن میتوان چاپ کرد یا اگر سخنرانی کند نام او را به همین کیفیت میتوان به حضار معرفی کرد.

آنچه در زیر سرپوش این قوانین بظاهر گوناگون و غیرمنطقی نهفته است چیزی جز این نیست که ممارست عملی و شخصیت اینگونه کارآموزان باید بر اساس فهم و دانش و استعدادها و هوش خود آنها اتکاء داشته باشد نه بر عناوین و مرقبات و مقدماتی که احياناً گمراه کننده و کشنده تواناییهای روحی و جسمی آنها است. اینگونه محدودیتها در انگلستان داستانی دراز دارد که از سال ۱۸۰۰ میلادی آغاز و بر اساس گفته‌های سر جیمز اسکارلت^۲ و پس از او لرد الینگر^۳ نهاده شده است.

فرض کنید در حوزه قضایی يك دادگاه عده‌ای استخدام شوند که از بین داوطلبان شغل وکالت شایستگان را انتخاب کنند و آنها جهاتی که واقماً برای برگزیدن وکیل دادگستری لازم است کنار گذارده و حسب نظر و سلیقه شخص خود آنچه ضروری می‌انگارند در انتخاب او اعمال کنند؛ آیا چنین داستانی لطمه شدید به حیثیت کانون و جامعه وکالت نمیزند؟ و اگر در بین اعضای این هیأت کسانی یافته شوند که در این صحنه‌سازی گزارشاتی به سود و برای پیشرفت نظریات و مقاصد خویش داده و محاسن دیگر افراد را سوء تعبیر و در بوتۀ اجمال گذارند تا در این مسابقه مزورانه برنده شوند، آیا در يك چنین نمایش کاذبی حیثیت جامعه وکالت بیشتر ملوک و نازل نخواهد شد؟

این اصل اساسی و بایسته پیروی که وکیل دادگستری برای منظوری که در تلاش بدست آوردن آنست حتماً و باید با وسائل درست و از راه شرافتمندانه اقدام کند تنها در یکی از اصول و ظایف پنجگانه برشمرده از طرف لرد مکمیلان نیست، بلکه آنرا میتوان از سه اصل یعنی «وظیفه نسبت به دولت» و «وظیفه در برابر موکل» و «وظیفه در مقابل طرف» استنباط کرد. هیچیک از سه اصل مزبور برای دربرگرفتن موضوع

2- Sir James Scarlet

3- Lord Alinger

پیش‌گفته مزیت و برتری خاصی بردیگری ندارد. هنگامیکه دادخواستی برای طرح دعوی بر روی میز وکیل در کار طی مقدمات است، او بدون چون و چرا قبول کرده که اولین وظیفه او تکلیفی است که نسبت به دولت دارد و همانطور که مکمیلان گفته، او در جایگاه راننده لکوموتیوی که برای مسافرت حاضر بحرکت است قرار میگیرد. هرکس در انگلستان کارش به دستگاه عدالت بیفتد ناچار است راهنما و معرفی بنام وکیل دادگستری در برابر کارگاه قضا داشته باشد و این درست برخلاف سیستم قضایی ما است که بموجب مقررات قانون مصوبه وکالت را در مراحل پژوهشی و فرجامی اجباری کرد آنها تحت قیود و شروطی که در واقع موضوع را در اختیار وزیر دادگستری قرار داد ولی این قانون که هنوز مرکب آن خشک نشده و بمنصه اجراء در نیامده بود طبق تبصره بودجه سال ۱۳۴۸ ملغی شد و حال آنکه آثار عملی قانون مذکور تنها محدود در دایره کسب درآمد برای وکلای دادگستری نبود بلکه اثر مهم و قابل ملاحظه آن در پیش‌گیری از فوت حق ذوی‌الحقوق بوده و از سوء استفاده ایادی غیر صالح - که در کار قضا دخالت خلاف میکنند - جلوگیری می‌کرد و امور قضایی را از مجرای قانونی و صحیح و حسب موازین و باصطلاح شسته رفته به دستگاه عدالت عرضه میداشت. بدیهی است از این راه مقداری وقت و انرژی و فرصتهای مناسب صرفه‌جویی می‌شد و این خود به سود افراد و دستگاههای قضایی بود؛ باری این هادی یا وکیل میتواند برگزیده شخص باشد و یا اینکه به وسیله معاضدت و یا از مجرای قانون انتخاب شود. وکیل ناگزیر است هرگونه دعوایی را که در دادگاه قابل طرح است بپذیرد. در انگلستان یکنفر وکیل دادگستری میتواند حسب دلخواه خود هرگونه دعوایی را بپذیرد، اما در این مورد ضوابط رویه‌ای و عملی چندی در کار است؛ از جمله آنکه يك وکیل متخصص در سطح بالا هیچگاه خود را در دادگاههای طلاق آلوده نمیکند. اشتباه نشود اگر یکنفر وکیل به دعوایی بی‌اعتنایی کرد دلیل آن نسبت که او دلایل دعوی را سست و یا دستمزد آنرا ناچیز انگاشته.

در سال ۱۹۰۲ مارشال‌هال ۴ وکالت یکی از اهالی منچستر را قبول کرد که متهم بود زنان روسپی، در تأثر کمندی او جمع و به‌جلب مشتری می‌پردازند. یکی از کشیشان این شهر بعداً درباره مارشال‌هال چنین گفت: «ما اندکی شرمساریم از اینکه وکیل شهر مذهبی منچستر (یعنی مارشال‌هال) خود را به وکالت در دعوی کمندی - یعنی مفتضحترین بدنامی که در منچستر بیار آمده - معرفی کرده است». پاسخ بلا تأمل و بدون پیرایه مارشال به این سخن این بود: «وکلا دادگستری خدمتگزاران مردمند و هنگامیکه وجود آنها برای انجام خدمتی ضرورت پیدا کند مانند پزشکانی که برای عمل جراحی و یا مداوای نفرت‌انگیزترین بیماری باید به‌بالین بیماران حاضر شوند، او هم بمجرد نیاز بلادرنگ باید برای دفاع از هر نوع انسانی و هرگونه شکایتی آماده باشد.»

با وجودیکه در انگلستان این وظیفه برای وکیل شناخته شده اما هنگامیکه

ارسکین^۵ در سال ۱۷۹۲ از تام‌پین^۶ دفاع کرد انجام این وظیفه اندکی حیثیت او را مجروح و او در سطح وسیعی بسبب آن مورد انتقاد قرار گرفت. و خطاب به محکمه چنین گفت: «اگر یکنفر وکیل از دفاع به‌مقتضای آنچه دربارهٔ اتهام و دفاع از متهم به‌خاطرش میرسد سرباززند، او خوی یکنفر دادرس را بخود گرفته است. نه‌تنها این بلکه عین رویهٔ قاضی را پیش از قضاوت اتخاذ کرده و بدیهی است چنین وکیلی به‌تناسب مقام و شهرت نفوذ و نیروی خویشتن را با اندیشهٔ غلط در کفه‌ای به‌زیان متهم‌گذارده و مسلم است نیک‌بینی قانون رادربارهٔ متهم - که پیوسته از حسن نیت دادرس به‌سود او یاری میطلبد - پایمال رویهٔ خودخواهانهٔ خویشتن کرده است.» برای این قاعدهٔ کلی بزحمت میتوان استثنایی قائل شد؛ و این کلیت شاید باین جهت باشد که خصائص بیشماری وکیل را سخت در دیوارهای ضخیم خود محصور داشته. در دادگاههای انگلستان در صورتیکه حق‌الوکالهٔ وکیل حسب موازین تعیین نشده باشد، دادخواست رد خواهد شد و میزان حق مزبور باید پیش ازآنکه دعوی در دادگاه مطرح میشود، در دادخواست نوشته شود. هرگونه قراردادی که نتیجهٔ این حق را قابل تغییر دارد قانوناً ممنوع شناخته شده. معلوم است که با تقدیم دادخواست به‌دادگاه، حق‌الوکاله فوراً قابل پرداخت به‌وکیل نیست. نتیجهٔ این رویه تاکنون در انگلستان چنین بوده که وکیل باید ماهها و گاهی سالهای متمادی برای وصول حق‌الوکاله در انتظار بماند ولی به‌هر صورت وصول حق مزبور گرچه دیر و زود میشود ولی سوخت‌وسوز ندارد و حتماً قابل وصول می‌باشد؛ برخلاف رویهٔ موکلین کشورما که به‌زعم خود برای چیزی که مایهٔ آن حرف است اشتغال ذمه‌ای برای خود تصور نمیکنند و این بی‌انضباطی نسبت به حقوق مسلمهٔ وکلاء کار را به‌جایی رسانیده که در هیچ‌دفتر وکالتی کمتر از میلیونها حساب معوقه و سوخت شده نمیتوان یافت. دلیل موضوع هم آنست که نه مقررات جاریه حق وکیل را بطور جدی تلقی کرده و نه مردم باندازهٔ کافی به موازین اخلاقی مقیدند که به‌حق دیگران تخطی نکنند.

در ادوار گذشته هیأت‌های مدیره کوشش بسیار کردند تا قدرت اجرایی به قرارداد حق‌الوکاله بدهند، ولی با مخالفت روبرو شد و پیشرفتی در این جهت بدست نیامد.

از سرگذشت‌های قابل ملاحظه‌ای که در آغاز اشتغال به‌وکالت دادگستری برای خود اینجانب پیش آمد یکی این بود: در موضوع میراثی بین عده‌ای وارث بی‌گذشت اختلافی ظاهر شد که دعوی به‌شعبهٔ ۴ دادگاه شهرستان آنزمان به‌ریاست مرحوم مهدوی کشیده شد و با صف‌آرایی دقیق و بی‌امانی - که طرفین برای شکست یکدیگر کرده بودند - قضیه از نظر طرفین به‌صورت خیلی حساس و توأم با عصبانیت درآمده بود. شب قبل از محاکمه موکلین به‌دفتر مراجعه و ضمن صحبت چکی بدون قید وجه به‌پنده ارائه دادند که هر مبلغ لازم باشد به‌مصرف بریات

5- Eruskin
6- Tom Paine

برسانم، و چون اهل اینگونه حسابها نبودم آنها پس داده و موکلین را به حق-گزاری و عدالت محکمه مطمئن کردم. فردا که بلافاصله پس از محاکمه حکم به سود موکلین صادر شد، آنها حتی با يك تشکر خشک حق موضوع را اداء نکرده و به بنده نیز تاکنون دیناری از بابت حق الوکاله دعوی مزبور عاید نشد. اینست فرق بین دورویه و دوسیستم که در یکی حقوق دوطرف صیانت و مصونیت دارد و در دیگری حق یکطرف قضیه بکلی طرف عدم اعتناء قرار گرفته است.

در اسکاتلند - که اینگونه مسائل با واقع بینی بیشتری حل شده - حسب مقررات حق الوکاله با تسلیم دادخواست باید تماماً پرداخته شود در مقررات انگلستان حداقل حق الوکاله پیش بینی شده اما میزان واقعی آن برملاک قانونی استوار نیست، بلکه مبلغ حق الوکاله بستگی با طول مدت و وضع محاکمه و موقع و کیلی - که در دادرسی دخالت میکند - دارد. لازم به تذکر نیست که شخصیت و موقع وکیل پیوستگی غیر قابل تردید با قدرت دفاع وکیل در پیشبرد دادرسیها دارد.

نکته قابل ملاحظه اینجاست که پس از فحص و بررسی لازم هنگامی که وکیل درباره دعوی اقناع وجدانی یافت و دفاع از دعوی را تقبل کرد، وظیفه او از چه نقطه ای آغاز میشود؟ وکیل در برخورد اولیه با دعوی، وظیفه دوجانبه ای دارد که یکطرف آن رو به موکل و جانب دیگر آن روبه دادگاهی است که دعوی در محضر آن باید مطرح شود. هر دو جنبه در مقوله قاعده اولیه و بدیهیه قرار دارد که «وکیل باید دفاع از دعوی را انجام دهد»؛ ولی گفتن این موضوع هزارها بار آسان تر از عمل آن است. همه وکلاء علاقمندند که آنچه درباره سرچیمزاسکارلت^۷ گفته شده در مورد آنها بزبان آید: «یکی از خصائص عملی او آنست که پس از قبول وکالت میتواند پیوسته روی خدمات و قول و فعل او اتکاء و حساب کرد. او نسبت به عمل پاره ای از وکلا که رویه ملعنت آمیز داشتند به نظر تحقیر مینگریست و از اینکه به منظور سردوانیدن و ایجاد مزاحمت خوانده او را به دادگاهها و مراجع مختلف بکشاند و آنها را از این جهت تحت مضیقه و عسرت معنوی قرار دهد سخت متنفر بود».

چون پیش بینی و تخمین در مورد پرحرفی شهود و تأمل و دقت دادرسان در پرونده و وقتی که وکلاء برای دفاع لازم دارند غیر ممکنست و همچنین پیش بینی اوقاتی را که محاکم برای دادرسی تعیین میکند ممکن نیست، لذا تعیین حجم کاری که وکیل برای پایان رسانیدن يك دادرسی باید صرف کند همچنان در عمق ابهام قرار دارد و از طرفی هم روشن است که وکیل نمیتواند برای اخذ حق الوکاله منتظر انجام تمام این مقدمات بوده از همه کارهای دیگر دست بشوید، اینجاست که واقعیت غیر قابل انکار دشواری کار وکیل با تمام شدت وحدت خودنمایی میکند و هرکسی را قدرت زور آزمایی در این میدان نیست. گرچه این موضوعی است غیر قابل اجتناب و کثیرالوقوع ولی بکلیت بحث باید این جزء را افزود که وکیل باید پیش از تقبل

دعوی نیروی خود را بسنجد و قدرت انجام کاری را که در خود نمی بیند از قبول آن صرف نظر کند و نباید تن زیر بار دفاع از دادخواستی بدهد که قبلاً در خود توان پیشرفت آن را احساس نمی کند و با این طناب پوسیده که ممکنست حادثاتی در جریان عمل پیش آید - که موجبات توفیق او فراهم شود - خود را به چاه بدنامی و ناکامی همیشگی نیندازد. در اینگونه موارد یکنفر وکیل ورزیده و کارکشته و منصف باید دعوی را به عهده موکل بازگذارد؛ شاید او بتواند به وسایل دیگری مقصد خود را انجام دهد و یا به وسیله وکیل دیگری - که در خود قدرت پیشرفت دعوی را می بیند - اقدام کند؛ زیرا اگر وکیل ناتوان يك چنین دعوایی را بپذیرد دیری نخواهد پایید که امید موکل او بتوفیق در دعوی مبدل بیأس شده و آرزوی او که با اطمینان به موفقیت آینده، زمام آنرا به وکیل مزبور سپرده به دست تندباد بی توجهی چنین وکیلی خاکستر شده و برباد خواهد رفت. وکیل باید وقت کافی برای مطالعه و توجه به جهات مادی و معنوی دعوی و پرونده را داشته باشد و عدم رعایت این اصل مسلماً عدم توفیق وکیل را در دعوی متضمن خواهد بود، زیرا اگر وکیل قبل از محاکمه تنها ۲۴ ساعت و یا ۲۴ دقیقه وقت داشته باشد که با مبادی دعوی برخورد کرده و بدان علم حاصل کند - هیچگاه نمیتواند منشأ خیر و موفقیت برای موکل خود باشد، چون بسیاری از مقدمات و موجبات پیشرفت قبلاً از دست او در رفته است. قاعده کلی «سرخیز کامرواست» و «کسیکه اول میرود بهتر و زودتر میرسد» در کار و اندیشه وکیل هم اثر قطعی دارد زیرا کاری که وکیل آغاز بدان کرده و وقت کافی برای مطالعه و دقت در جوانب و تعقیب و دفاع از آن داشته مسلماً مقدم بر دعوایی خواهد بود که این مقدمات را واجد نیست. از آنجا که در موضوعات جزایی دست وکیل بازتر است به همین مناسبت دعاوی مذکور در نظر آنها حق تقدم دارد. در اینگونه دعاوی درعین آنکه حساسیت موضوعی داشته و مقررات عملی نیز بر آن حاکم است و بیشتر مورد توجه و کلام است معذک چون موکل در جریان بازپرسی و دادرسی نمیتواند آزادانه با وکیل خود مشاوره کند، تخفیف در احساس و هیجانات موکل امری دشوار است.

مقررات جزایی - که در انگلستان بیشتر به رویه و عرف بستگی دارد تا به قوانین مدنی - ممکن است به نظر موکل خیلی مبهم و پیچیده جلوه کنند. اشکال اساسی هنگامی آغاز میشود که با ورود در دادرسی گاه هر پنج وظیفه در آن واحد وکیل دادگستری را احاطه کند. لرد بروگهام^۸ هیچگاه در انتخاب احوط و ظایف تردید نمیکرد. در هنگامیکه از ملکه کارلین^۹ دفاع میکرد تنها منظور وی دفاع از موکل و صیانت او بود و سایر جهات و مخاطراتی که به او و دیگران در این رهرو متوجه بود، برای او همیتی نداشت اما دیری نگذشت که کوک برن^{۱۰} مقدم القضاة در يك سخنرانی بعد از شام در مدرسه^{۱۱} وکلاء او را برای چنین کرده ای مورد

8- Lord Brougham

9- Queen Caroline

10- Lord Cockburn The lord Justice

سرزنش قرار داده و گفت که وکیل در برابر «عدالت مطلق و واقعیت» وظیفه بزرگتری دارد. این عقیده به شکل مثبت تری در گفته لرد بیرکن هد^{۱۲} بیان شده؛ او گفته است: «در روابط بین وکیل و دادگاه وظیفه بزرگتر و مهمتری وجود دارد که آنها باید در منطقه اخلاقی و اعتماد و اطمینان دو طرفی جستجو کرد». نکته مهم در اینجا است که چگونه وکیل دادگستری بین این حکمت‌های متضاد را آشتی دهد و دعوی خود را به راه مطمئن و قاطعی هدایت کند. تا آنجا که موضوع با قانون ارتباط دارد، وظیفه وکیل چنین اقتضا میکند که در دعاوی خود (اعم از کیفری و حقوقی) قوانین و مقررات مربوط و مناسب و رویه‌های ثابت و متبع با توجه به سودزایی که بوجود آن برای موکل مترتب است حتی القوه در دیدگاه دادگاه قرار دهد. در اینجا وظیفه او در برابر دادگاه نسبت به وظیفه او در قبال موکل می‌چربد. بطور معمول در دادرسیهای کیفری در محاکم انگلستان وکیل قبل از ورود به جلسه محاکمه به طرف مقابل و دستگاه دادستانی مبانی دفاعی را خاطر نشان کرده و نقاط اتکاء خود را بیان میدارد و بنابراین احتمال آنکه توجه دادگاه در خلال دادرسی تغییر جهت داده و به سوی غیر مطلوب منعطف شود، تا حد زیادی از بین میرود. این رویه در دادگاه‌های استان نیز متبع است اما در دادگاه‌های ابتدایی حقوقی پاره‌ای از وکلای دادگستری با نبودن چنین قیدی ممکنست در هر لحظه چون شعبده‌بازان که از آستین خویش کبوتر یا چیزی دیگر بیرون می‌آورند از زیر جبهه خود مطالب تازه‌ای بیرون آورده و به دادگاه عرضه دارند و شاید به علت همین نکته بوده که یکی از وکلاء وقتی که در دادگاه استان انگلیس از او پرسشی درباره دعوی او نشد، دادرسی را به سکوت برگزار کرد؛ زیرا در برابر او حقیقت و نیرویی خودنمایی کرد که منوط به موضوع و درست در جهت مقابل او قرار گرفته بود و هنگامی که دادگاه بر حسب تصادف متوجه موضوع شد وکیل مزبور را رسماً مورد توبیخ قرار داد.

مقررات انگلستان در این باره خیلی ناتوان و نارسا است هنگامی که یکی از طرفین دعوی حاضر نیست قاعده وکیل طرف دیگر به محاکمه غیابی کشیده میشود تا دعوی و یا دفاع خود را به دادگاه عرضه دارد.

در انگلستان بیش از نود درصد از دعاوی طلاق منجر به حکم غیابی میشود، یعنی خواهان یا خوانده بدون دفاع و حتی حضور در محکمه محکوم میگرددند. دادگاه در اینگونه موارد نظر خود را معطوف به دلایل و پیشنهادات وکیل حاضر داشته و با عنایت کامل به موجبات و جهات مخالف آن و با سنجش دلایل مخالف و موافق، دادنامه خود را صادر میکند. دادرسی هنگامی که به این نقطه رسید، دیگر از قید عوامل باطلی که در پس چنین حکم نامطلوبی است آزاد میباشد و عدم کشف حقایق دعوی نیز برای او مطرح نیست. در دعاوی که متکی به حقایق و دفاع حضوری طرفین است، وضع فرق میکند و اهمیت کلی قضیه نیز در محاکمات جزایی

11- Temple

12- Lord Birkenhead

بیشتر محسوس می‌باشد و بنا به گفته سر مالکم هیلبری^{۱۳} دادستان و نماینده او در اینگونه موارد «باید به‌عنوان یک نفر ضابط صادق عدالت دلایل خود را با کمال بی‌رحمی ولی در عین حال بنحو دقیق و آرام بر علیه متهم بیان دارد». این گفته را با بیان دیگری چنین میتوان تعبیر کرد که: «دادستان باید متهم را بشدت تعقیب کند ولی نباید او را شکنجه و آزار بدهد» عملاً دادستان کلیه حقایق مرتبط به موضوع را اعم از آنکه بر له و یا بر علیه بزهدار باشد باید به محکمه عرضه دارد؛ زیرا شأن دادستان غیر از این نیست. اگر دادستان به گفته شهودی استناد کند که نیاز به حضور آنها در دادگاه نمی‌بیند ولی بیان آنها را از لحاظ دفاع و یا روشن شدن قضیه ضروری تشخیص و مورد استناد قرار می‌دهد، باید نام و نشانی صریح و روشن آنها را به دادگاه عرضه دارد که در مقام کشف حقایق هیچگونه اجمال و ابهامی وجود نداشته باشد. در صورتیکه دادستان در مقام اثبات مدعی خود ناگزیر از استناد به شهادت شخص فاسد الاخلاقی بشود، او باید این فساد اخلاقی او را بصراحت در دادگاه بیان دارد. اگر نقل قول صریح یک یا چند نفر از شهود - که برای روشن شدن قضیه ناچار به گفته اجمالی آنها اتکاء شده با نظام اتهامی دادستان سازگار نباشد - وظیفه او چنین اقتضاء دارد که گفته شاهد و یا شهود را صادقانه در دسترس دادگاه و وکیل بزهدار قرار دهد تا در اثر بازجویی و تحقیق از او حقیقت امر مکشوف و گره کار گشاده شود. مفهوم مخالف این مقررات چنین نیست که دادستان در انجام وظیفه باید از خود ناتوانی و ضعف نشان دهد. روش استهزاء آمیز و آزار دهنده‌ای - که از خصوصیات دادستانهای اولد بیللی^{۱۴} تا اواخر سده نوزدهم بود - امروز بکلی تغییر یافته و جای خود را به رویه تازه‌ای داده که با نرمش تمام و انعطاف خاصی با بزهداران برخورد می‌شود.

در رویه جدید وکیل بدقت نمیتواند اطمینان حاصل کند که مطالب و موضوعات اتهامی مورد نظر دادستان در کیفیت ادعایی او هضم و جذب شده و در معرض دادرسی و قضاوت قرار خواهد گرفت یا نه؟ دادستان و یا نماینده او بهیچوجه نه از موفقیت به خود می‌بالند و نه از شکست احساس ناراحتی میکنند؛ اما از جانب دیگر عدم اعتناء و یا ناتوانی از عرضه دلایل و موجبات اتهام از طرف دادستان در دادرسی، این نتیجه بلافصل را دارد که متهم از مجازاتی که برای عمل کیفری او مقرر است میگریزد. اگر عمری باقی بود در مقالات بعدی درباره یکی از اینگونه دادرسی‌هایی که در اولد بیللی^{۱۵} انجام یافت مفصلاً گفتگو خواهم کرد.

وضع وکیل در مقام دفاع کاملاً فرق میکند و این حقیقتی است انکارناپذیر که اکثریت نسبی مردم نسبت به کیفیت عمل و وظیفه او حساسیت دارند، زیرا آنها مصرأ میخواهند بدانند چگونه از کسی - که عقیده به بزهداری او دارد - دفاع میکنند؟ ارسکین^{۱۶} قبلاً قسمتی از این پرسش را پاسخ داده، بهتر است دکتر جونسن^{۱۷} بیان او را تکمیل کند: «آقا شما نمیتوانید خوبی و بدی دفاع و موجبات

13- Sir Malcolm Hilbery
14-15 Old Bailey

بزهکاری متهم را پیش از تصمیم دادگاه بدانید... ممکنست موضوعی که برای شما قناعت وجدان حاصل نکند برای دادرسی که به مسأله رسیدگی میکند قابل قبول باشد و اگر يك چنین موضوعی مورد نظر و پسند دادرس قرار گیرد به چه دلیل دفاع شما غلط و استیباط او درست است؟ و این مربوط به وظیفه دادرس در قضاوت است و شما نیز نباید خیلی به عقیده خود مطمئن باشید که دفاعی که شده درست نبوده زیرا شما ناگزیرید هرچه میتوانید و از دست شما برمیآید در دفاع از موکل بیان دارید و انجام دهید و نتیجه این دادرسی تصمیم و عقیده قاضی محکمه است که در قالب دادنامه ریخته میشود.

بارون برام ول ۱۸ در این موضوع يك قدم فراتر گذارده و گفته: «حق و عدم حقانیت هرکس باید به وسیله محکمه ثابت شود نه به واسطه مشاور و وکیل او».

باتوجه به این اصل است کسانی را که به وکیل اعتراض میکنند چرا در دعوایی برخلاف عقیدت خود وارد شده اند باید مردمی احمق دانست. یکنفر موکل حق دارد به وکیل خود چنین بگوید: «دفاع و طرح تو در دعوی مورد نیاز من است نه قضاوت تو». در اینجا منظور از قضاوت اتخاذ تصمیم است زیرا انشاء رأی مربوط به دادگاه است و ارتباطی به وظیفه وکیل ندارد. غرض از بحث این نیست که وکیل از گفتن نتیجه کلی محاکمه به موکل ممنوع است بلکه «قضاوت» بمعنای زیرکی و بصیرت و پیش بینی امر شرط لازم و ضروری وکالت است و وکیل ناچار است در مقام مشاورت با موکل قضاوت خود یعنی پیش بینی نتایج حاصله از دعوی را بیان دارد. نکته در اینجاست که وکیل در عین آنکه احساس میکند عقیده او بدون هیچ مانعی خودبخود با قدرت به موکل تحمیل میشود نباید هیچگاه خود به اینکار قیام کند. در یکی از دعاوی مهم دیوانکیفر که یکی از شهرداران اسبق تهران به چنگال عدالت افتاده بود و محاکمه جنجالی و پرسروصدای آن بیش از سه ماه بطول انجامید پیش از آغاز دادرسی یکی از سناتورها یکی از متهمین اصلی پرونده مذکور را به این بنده معرفی و از من خواست که به دفاع از اتهام او قیام کنم. شب بعد یکی از کسان متهم به دفتر مراجعه کرد و ضمن توضیحاتی اعلام داشت که در مبلغ و میزان حق الوکاله اساساً بحثی ندارد و تا هرچه و هر مقدار بنده بخوام او میپردازد ولی در عوض از بنده خواست که قول براثت متهم را به او بدهم. در پاسخ به او گوشزد کردم که او چیزی از من میخواهد که در منطقه اختیار و اقتدار من نیست. البته آنچه در قدرت است به کار خواهم برد و دفاعی که شایسته است بعمل خواهم آورد و من جمیع الجبهات از کلیه اقتدار خود برای دفاع از شخص منظور قیام خواهم کرد ولی حاصل و نتیجه همه تلاشهای من باید در چهارچوب رأی محکمه به قالب ریخته و به شکل تصمیم و حکم دادرسان خودنمایی کند و با این وصف چگونه میتوانم تصمیم سه نفر قاضی را پیش بینی کرده و قراری بگذارم که خود عارف به نتیجه آن نیستم و نمیدانم از غیب چه بیرون میآید. بدیهی است چنان کسانی را چون من

-
- 16- Eruskin
17- Dr. Johnson
18- Baron Bromwell

وکلایی نمیتوانند قانع کنند و سرنوشت موضوع هم معلوم بود زیرا که او رفت و دیگر برنگشت.

هرچند عقیده وکیل در دادگاه و جریان دادرسی به سود موکل است ولی ابراز آن پیش از محاکمه نه تنها گرهی از کار او نمیگشاید بلکه او را به سنگلاخ گمراهی و احیاناً بدبینی به وکیل خواهد انداخت. سرجان‌شی^{۱۹} در بیان دفاع از پالمر^{۲۰} که کسی را مسموم کرده بود این حقیقت را به دست فراموشی سپرد و گفت شی: «من دفاع خود را از پالمر با این جمله شروع میکنم که ایمان صادقانه و قطعی به بیگناهی او دارم».

لرد کمپل^{۲۱} رئیس محکمه که دادرسی را اداره میکرد به هیأت حاکمه چنین گفت: «من قویاً به شما توصیه میکنم که به کلیه بیانات سرجنت شی توجه کنید غیر از آن قسمت که عقیده شخصی او است. این وظیفه من است به شما تذکر دهم که عقیده شخصی او به هیچگونه نباید در قضاوت شما کوچکترین دخالتی داشته باشد؛ زیرا وظیفه وکیل این است که در راه پیشبرد مباحث و دفاعات خود به هیأت حاکمه تا هر جا که میخواهد کوشش کند اما نباید به هیچوجه در مقام تحمیل عقیده شخصی خود به هیأت حاکمه برآید».

ایوان ارسکین^{۲۲} در مقام دفاع از تام‌پین^{۲۳} چنین گفت: «من حالا میخواهم دل وکیل را کنار گذارده و بمنوان یک انسان به شما خطاب کنم». دادرس بحال طنزآمیزی به او گفت: «شما چنین کاری را به هیچوجه نباید انجام دهید زیرا تنها حق و جوازی که شما برای حضور خود در این دادگاه دارید شأن وکالت شما است لاغیر».

این اصل مسلمی است که اعتقاد وکیل به گفته موکل هرچند استوار باشد، واجد اهمیت در وضع دفاعی او نیست چون این اعتقاد به هر کیفیت باشد مشخص لیاقت و استمداد وکیل در آزمایش ورزیدگی فکری و منطقی او نمیتواند بود زیرا اگر بالمکس وکیل اعتقاد پیدا کند و بداند که متهم در مورد اتهام واقماً بزهار است وضع کاملاً فرق میکند و این اثر بلافصل اعتقاد بدون چون و چرای به گفته موکل است. اگر موضوع به این مرحله رسید، دیگر کار از چهارچوب اعتقاد وکیل به موکل خارج و به دایره آموزش و تلقین موکل به وکیل وارد میشود. در این نقطه انحطاط اخلاقی گریبانگیر وکیل خواهد شد و ناچار است موضوع را به شکل تقلب‌آمیز در محضر دادگاه ارائه کند و به عبارت دیگر او در جهتی واقع میشود که ناگزیر از تخطئه و گول زدن دادگاه است و سرانجام تنها کاری که از دست او برمیآید این است که موکل را از دایره اتهام خارج و تنها حساسه برائت او را بسراید. بدیهی است در چنین موقعیتی دادستان ناچار از پافشاری در اثبات اتهام خواهد شد. وکیل بسط ید کامل دارد که دادرسی را بیازماید و با سرعت

- 19- Serjean Shee
- 20- Palmer Key
- 21- Lord Campbell
- 22- Evan Eraskin
- 23- Tom Paine

انتقال نتایج آنرا بررسی کند. در صورتیکه وضع به‌زیان موکل بود باید دقیقاً متوجه بازجوییهای از او بوده و دقت کامل کند که از بیان موضوعات خلاف واقع در دفاعات خود پرهیزد. دنباله این نظر است که به‌وکیل جداً توصیه میشود از استناد به‌گفته موکل و سایر شهودی که خلاف آن را بتوان ثابت کرد باید جداً احتراز جوید. سرملکم هیلبری^{۲۴} در جملات زیر چیزی را که به‌راحتی میتوان «حشو قبیح دفاعی» بدان نام نهاد بیان داشته: «دعوی عدم انتساب جرم به‌موکل يك ادعای مشکلی است و تنها به‌این درد می‌خورد که دادستان را وادار به‌اثبات بزهکاری متهم کند. از آنجا که زندانی در نظر اول بیگناه بنظر می‌آید تا مجرمیت او ثابت شود؛ و برعهده دادستان است که این بزهکاری را بااثبات رساند، بنابراین جدال در راهی که نارسایی دلایل دادستان را مسلم دارد کاملاً موجه بنظر میرسد و این موضوع بافرض دیگر که دفاع مثبتی به‌دادگاه عرضه شود که نادرست بودن آن قابل اثبات باشد کاملاً فرق دارد».

در سال ۱۸۴۰ مردی به‌نام کورویزیر^{۲۵} به‌اتهام قتل در دادگاه اولدبیلی^{۲۶} مورد محاکمه قرار گرفت. نیمه راه دادرسی و پس از آنکه دلایل غیر قابل تخدیشی بر بزهکاری او از طرف دادستان اعلام شد، او آقای فیلیپس^{۲۷} وکیل مشاور خود را خواست و به او خاطر نشان کرد که وی بزهکار است. فیلیپس حسب توصیه دادرسی مثل آنکه واقعه‌ای اتفاق نیفتاده به‌محاکمه خود ادامه داد. او نه‌تنها کورویزیر را برای ابراز بینه نخواست (البته این موضوع قبل از تصویب قانون ابراز بینه در دفاع از امر جنایی مصوب سال ۱۸۹۸ بوده است) بلکه به‌دادگاه هشدار داد که قبل از آلوده کردن دست خود به‌خون این جوان اندکی فکر و تعمق کند. کورویزیر بالاخره محکوم شد، اما هنگامی که حقیقت برای مردم آشکار گردید فیلیپس بالاخص به‌وسیله کسانی که در مقدمه قانون ابراز بینه سال ۱۸۳۶ دفاع کرده بودند مورد حمله و حشیانه‌ای قرار گرفت؛ زیرا قانون مزبور درمورد جنایت به‌هیأت منصفه این حق را داده بود که به‌سود متهم و دفاع از او به‌دادگاه توصیه‌های لازم را بکند. در کلیه انتقادات از پیش داورى این مسأله که چه جریانی ممکن بود از عقب‌نشینی کورویزیر^{۲۸} پیش بیاید تجامل شده بود و همه بحث به دور این موضوع چرخ میزد که فیلیپس تنها از «بیگناهی کورویزیر» در نزد دادستان بحث کرده در حالیکه منظور متهم این بود که «دادستان نتوانسته اتهام او را ثابت کند». برعکس دادستان در مقام دفاع بندرت نیاز به اقامه شواهد و ادله‌ای که حتی در اساس اتهام مؤثر باشد دارد. دامنه این بی‌نیازی تا مرز تصحیح خطاهایی که دادگاه به‌سود و در دفاع از متهم میکند کشیده میشود. این يك موضوع عادی است که افسر پلیس در مقام اتهام یکنفر موتورسیکلت‌سوار متخلف حسب گفته او میگوید سابقه تخلف ندارد و حال آنکه دادگاه در جریان دادرسی برای او صورت بلندبالایی از اینگونه

24- Sir Malcolm Hilbery

25- Courvoisier

26- Old Bailey

27- Mr. Phillips

28- Courvoisier

تخلفات بدست می‌آورد. این صحیح نیست اگر وکیل در این مورد بسادگی بگوید: «موکل من تخلفی ندارد»، بلکه به تجربه ثابت شده اگر دفاع از او با عبارات زیر انجام شود مفید و مؤثرتر خواهد بود: «شما آنچه افسر شهربانی درباره سابقه تخلف موکل گفته است شنیده‌اید». ممکنست در جریان محاکمه برای وکیل مسلم شود که موکل او دارای تخلفاتی از اینگونه بوده‌است و همچنین او میتواند از موکل چگونگی تخلفاتی که در سابقه او مضبوط است جویا شود ولی مشروط به اینکه از این حد قدم فراتر نگذارد و بهتر است وکیل حتی محاسن اخلاقی متهم را نیز به دادگاه خاطر نشان نکند، (زیرا ممکنست اینگونه بیان مطالب به نیرنگ در کلام و خداعت در بیان تعبیر شود ولی این تفسیر تا هنگامی امکان دارد که حد بین دلیل و حقیقت مشخص نشده باشد). اینگونه رویه‌ها از هنگامی که «قانون امارات و بیئه کیفری» بتصویب رسید پیدا شده است و نظام رسیدگی و دادرسی امروزی نیز از آن زمان شکل گرفته. در نظام جدید هیأت منصفه نیز نمیتواند دادرسی را ملزم دارد که از وکیل خصوصیات اخلاقی موکل را جویا شود زیرا اگر هم بخواهد، این از موارد نادری است که وکیل میتواند آنرا بلاجواب بگذارد. گفته‌های دکتر جانسن^{۲۹} و بارن برامول^{۳۰} در قضایای حقوقی و کیفری هر دو قابل انطباق است. در عمل محاکم انگلستان درباره دوشق دو خصوصیت کاملاً متمایز استنباط میشود: اول آنکه در دادگاههای کیفری و در مقام دفاع چیزی دقیقاً بعنوان ادله ارائه نمیشود و دلیلی مانند اسناد کتبی و مکتوبات و بیاناتی که متهم در دفاع از خود میکند و دفاعاتی که از طریق گواهان بعمل می‌آید شرح ماقع است که به دادگاه عرضه میشود و به هیچیک نمیتوان دلیل قاطع و قانع کننده‌ای برای دادرسی اطلاق کرد و از نظر دفاع وکیل دادگستری هیچگاه نمیتواند بیش از حد معین برای آنها ارزش و اعتبار اثباتی قائل شود و تجاوز از این مرز جزخانه برباد بنیان نهادن چیز دیگری نیست. همانطور که یک وکیل دادگستری در دعاوی جزایی میتواند به آن قسمت از کیفرخواست که متکی به حقایق مسلمه نیست بی‌اعتناء بوده و بیان موکل هم تا آنجا که مغل به وضع دفاعی او نیست طرف توجه قرار داده و احياناً از آن استفاده انعکاسی و یا معکوس کند و در مجموع موکل را از آن اتهام بری بداند. در دعاوی حقوقی برعکس دفاع او بستگی ناگسستنی به حقایقی دارد که قبلاً از طرف موکل در اختیار او گذارده شده و این حکم نسبت به کلیه ادله‌ای که قبل از طرح دعوی به قالب وجود ریخته می‌شود، جاری می‌باشد و حتی دامنه آن تا جهات استخباری و استفساری دادگاه و ادله دادخواست و سایر جهات و اوضاع و احوال نیز کشیده میشود. مدعی و مدعی علیه از نظر دادگاه در یک سطح قرار دارند و وظیفه مشکل و پارسنگین تری به دوش یک طرف نهاده نشده تا دیگری از آن آزاد باشد. طرفین دعوی چنانکه لرد دنینگ^{۳۱} گفته در وظیفه خود آزادی کامل

29- Dr. Johnson

30- Baron Bramwell

31- Lord Denning

دارند که مجاهده شرافتمندانه در پیشرفت مقاصد و موفقیت خود بکنند؛ البته هیچیک از طرفین نباید دانسته و فهمیده دادگاه را به وسیله حیل قانونی و درک معکوس حقایق به گمراهی بکشاند. از این استثناء که بگذریم وکیل دادگستری میتواند هرگونه ادله‌ای که حسب نظر و استنباط خود به سود موکل میداند حذف و یا به سود او به دادگاه عرضه و در اثبات آن پافشاری کند وکیل دادگستری هیچگاه نیازی ندارد پرده از چیزی بردارد که به زیان موکل اوست و اما این پرده پوشی باید باتوجه به کلیه جوانب و جهات قضیه باشد تا مبادا نسبت به وضع موکل از جهتی برای دادگاه سوء تفاهم و بدگمانی پیش آید همانطور که لرد مکمیلان ۲۲ گفته است: «تعصب وکیل نباید او را وسوسه کند که قدمی از راه راست و واقعیات فراتر نهد». در سال ۱۹۶۰ یکنفر عکاس مطبوعات بر علیه کارآگاه پلیس به عنوان بازداشت مشتبه اقامه دعوی کرد. داستان از اینجا آغاز شده که در تظاهرات و آشوب «گی-فاکس ۳۳» در میدان «ترافالگار ۲۴» دو سال پیش عکاس مزبور را کارآگاه پیش گفته به عنوان ممانعت از انجام وظیفه پلیس بازداشت کرده بود. پیش از وقوع این قضیه به عنوان تخطئه و فریب دادن دستگاه دادسرا کارآگاه مذکور به دادگاه انتظامی اداری جلب و با این اتهام محکوم به خلع ید درجه شده بود ولی این مسأله از نظر عکاس پیش گفته پنهان بود. در این قضیه باید دید وکیل کارآگاه هنگامیکه در دادگاه به دفاع از او برمیخیزد چه وظیفه‌ای دارد؟ از طرفی او مجبور نبود از چیزی که به زیان موکل است پرده بردارد و از طرف دیگر باید از هرگونه تخطئه دادگاه نیز بپرهیزد؛ آیا مفهوم مخالف کتمان حقیقت عرضه داشتن امر خلاف واقع به دادگاه است؟

در یک چنین وضع بحرانی و وحشتناکی از طرف دادگاه به کارآگاه اجازه دفاع داده شد و او دفاع خود را در لباس ساده‌ای بیان داشت و از محکومیت انتظامی قبلی خود سخنی بر زبان نراند. نتیجه کار چنین شد که محکمه و مشاور آن متفقاً چنین استنباط کردند که متهم در مقام کارآگاهی پلیس بوده و در مواجهه با عکاس مطبوعات - که ممانعت از انجام وظیفه او را فراهم کرده - وظیفه‌ای جز بازداشت او نداشته است مضافاً بر آنکه کارآگاه در آن هنگام بیست و دو سال خدمت شرافتمندانه داشته است که این خود یکی از دلایل توجیه حکم بشمار می‌آید.

بنابراین عکاس دعوی را باخت اما هنگامیکه حقیقت بر او مکشوف شد از حکم پژوهش خواست. لرد قاضی پیرس ۳۵ در مقام پذیرش استیناف او و صدور حکم به سود عکاس چنین نوشت: «من این معنی را به خوبی میدانم و قتیکه وکیل دادگستری بر سر دو راهی محکومیت موکل و وظیفه خود در برابر دادگاه قرار میگیرد چه دقایق خطیر و در عین حال پر مسؤولیتی را میگذراند. من قبول میکنم که در دعوی حاضر تصمیم به اختفاء حقیقت از نظر دادگاه مقدم بسهولت گرفته نشده بلکه در اثر تمایل شدید به تبرئه متهم، این تمایل انحرافی به قالب تحقق ریخته شده است! اما به نظر من

32- Lord Macmillan

33- Guy Fawkes

34- Trafalgar Square

35- Lord Justice Pearce

در دعوی حاضر وظیفه وکیل در برابر موکل تابع و تحت الشعاع وظیفه او در مقابل دادگاه قرار دارد.» به نظر بنده این قبیل مسائل منتهی به اشکال مختلف مبتلی به روزانه اغلب وکلاء است. برای آنکه داستان ناتمام نماند باید بگویم که کارآگاه مزبور حسب حکم دادگاه استان محکوم به خلع درجه شد. حال باید دید اگر وکیل و یا هرکس دیگری از پاره‌ای جهات درباره متهم کیفری پرده‌پوشی کرد تکلیف از چه قرار خواهد بود؟

«قانون دلائل و امارات در امر جزایی» انگلستان چنین مقرر داشته که «از هیچ متهم و یا کسی که در مقام دفاع ایستاده، نباید پرسشی شود که شائبه سوء اخلاق و بدرویی نسبت با او بدهد». البته باین قاعده کلی استثنائاتی وارد است. از جمله موارد یکی آنکه متهم دلایلی بر حسن رویه و اخلاق خود بیاورد و یا آنکه از گواهان طوری سؤال کنند که نتیجه آن منظور فوق را برساند و برعکس در صورتیکه بیان گواهان شاکی طوری باشد که بدرویی و فساد اخلاق متهم را ثابت کند در اینگونه موارد متهم ممکنست آن رویه و اخلاق خوب و یا بد خود را بحضور دادگاه عرضه و در باره آن دلایل اثباتی را به دادگاه بدهد و بالاخره وظیفه وکیل را نسبت به طرف مقابل و در برابر شخص خودش میتواند مورد بررسی و بحث قرار دهد. در این باره قانون مدون و مکتوب و مشخصی وجود ندارد اما در نفس الامر و عرف و طبع کار وکیل این وظایف را خیلی ساده‌تر و روشن‌تر از وظایف مقرر در قوانین با حد و رسم دقیق معین کرده است باین معنی که وکیل گفته پولونیوس ۲۵ را باید همیشه آویزه گوش خود قرار داده و پیوسته نسبت بخودش صدیق و راستگو و درست‌کردار باشد. اگر چنین شد، وظیفه او نسبت به همکارانش نیز بخوبی از این سرچشمه سیراب میشود؛ زیرا اساس کار وکیل بر این اصل استوار است که روی گفته و عمل خود باید بایستد و هیچگاه به اعتقادات خود خیانت روا ندارد. (این عین وظایفی است که وکیل نسبت به موکل نیز دارد.)

جامعه وکالت اجتماعی است سخت به هم پیوسته و به کرات پیش آمده که وکلای طرفین دعوی ناچار بوده و یا لازم دیده‌اند که حقیقت موضوعات را بیکدیگر بیان دارند زیرا صرف نظر از عده‌ای نامحرم، وکالت دادگستری جامعه‌ای است که افراد آن میتوانند در سایه اخوت شفلی نسبت بیکدیگر هم در جریان کار و هم در هنگامی که بر روی صندلی دفاع قرار میگیرند، آرام و بدون برانگیختن حس بدبینی و سوء تعبیر، اعتماد ضمنی خود را به همدیگر ابراز کرده و در عین حال دادرسی را هر یک به سوی مقصود متفاوتی که حفظ منافع موکل است رهبری کنند. و اگر خدای ناخواسته انحرافی از جهات فوق در روابط پاره‌ای از وکلاء پیش آمد طشت رسوایی او بزودی از بام افتاده و این بار کج که بر بنیان بی‌ثبات ناراستی نهاده شده هیچگاه به منزل مقصود نخواهد رسید. بدیهی است رسوایی و عواقب بدفرجام اینگونه عمل تمام عمر گریبانگیر وکیل خواهد بود.

رویه شفلی و وضع محاکماتی وکلاء با گذشت زمان و اعصار دستخوش تغییرات

فراوانی شده و رویدادهای گذشته دیگر در زمان ما کمتر اتفاق میافتد. تجدیدخاطره داستان یکی از محاکمات دیوانکیفر که در سال ۱۳۲۴ با شرکت این بنده انجام یافت شاید در اینجا بی‌مناسبت نباشد.

برای دومین باری بود که در دیوان مزبور محاکمه می‌کردم؛ شش‌دانگت حواسم جمع بود تا ببینم پیش‌کسوتان چگونه دفاع میکنند تا از رویه آنها برای خود سرمشق و الگویی بردارم منصفانه باید بگویم که پاره‌ای از وکلای کهنسال حق مطلب را بنحوی اداء کرده و به‌صورت خوشی از عهده دفاع از موکلین خود برآمدند.

عده‌ای از وکلا هم که در آن زمان بآنها اطلاق وکلای جوان میشد نیز کوشش بسیاری در مطالعه جهات و جوانب پرونده کرده و در حد خود بجز استعمال پاره‌ای لغات و الفاظ - که ناسنجیده بکار میبردند - کار خود را بنحوی رضایت‌بخش پایان دادند.

ولی در جمع، یکنفر وکیل سالخورده و به‌مثل معروف سرد و گرم‌روزگار چشیده‌ای بود که بر علوم قدیمه نیز وقوفی بتمام داشت.

شاید منتظرید که در بحث اتهام اختلاس اموال دولت، او داد سخن را داده باشد ولی مطلب درست برعکس بود زیرا فقید مزبور به سنت گذشتگان مقدمه دفاع را بر مبحث اصالت وجود و ماهیت قرارداد و بیش از یکروز وقت محکمه را در این موضوع اشغال کرد. در پایان دفاع نگاههای سرد و بی‌تفاوت اعضای دادگاه سرنوشت موکل او را بنحوی نشان میداد و مختصر موکل زافدای بدسلیقگی و پیروی نابجای از سنت‌های گذشته کرد.

دردنیای مافن نویسندگی و خطابت حتی از لحاظ ادبیات و بلاغت فرق بسیاری با زمانهای گذشته کرده. در ایام گذشته اگر کسی برای رسانیدن مقاصد خود راه دراز اطاله را در نوشتن و گفتن برمیگزید، کسی به او خرده نمیگرفت و شاید احیاناً او را مردی ادیب میدانستند، ولی در دنیای امروز چون دایره تخصص بحدی تنگ شده و مردم با اندازه‌ای فرصتها را مفتنم می‌شمرند و کارها تا حدی متنوع و زیاد و جانکاه گردیده که دیگری جایی برای اطاله ممل و بحث مفضل باقی نمانده و هرکس تنها بقدری وقت دارد که بطور فشرده مقصود دیگری را دریابد؛ و بنا بر این در دفاع باید این دو نکته حتماً سرلوحه اندیشه‌های یکنفر وکیل باشد: اول آنکه از حشو و زوائد تاحداً مکان باید پرهیز کرد؛ و ثانیاً باید پس از تلخیص و تنقیح بیان الفاظ و عبارات شیرین و مانوس و مخصوصاً مؤثر در روحیات اعضاء محکمه بکار برد تا از جهات مضربه انعکاس دفاع پیش‌گیری بعمل آمده و همه وقتی که در جریان دادرسی مصروف شده، در راه انجام مقصود بکار رفته باشد.

در پایان بحث ناگزیر از ذکر این موضوع است که گرفتاریها و مشکلات مترتب به‌شغل وکالت دادگستری به‌مدد ابتکار و صحت و سرعت انتقال وکیل باید حل شود و در هر مورد تیزبینی و ریزبینی وکیل است که موانع را از پیش پای او بر میدارد، بالاخص خوش‌سلیقگی و تیزهوشی وکیل در درک موقعیت خاصی - که در آن واقع میشود - بزرگترین عامل توفیق اوست. در اینجا باز هم ناچار از ذکر رویداد یکی

از دادرسیهای پرجنجال شعبه اول دادگاه جنایی مرکز میباشد.
دادرس به عنوان جعل در دفتر ازدواج و ثبت معمول وقعه زوجیت در آن آغاز
و همکار گرانقدر آقای علی شهیدزاده وظیفه وکیل مدعی خصوصی را ایفاء میکرد.
بگفته معظم له در دقایق نزدیک به پایان دادرسی مشارالیه باورق زدن دفتر صاحب
دفتر یکبار متوجه اختلافی میشود که هنگام تصدی سردفتر سابق و لاحق در دفتر
انعکاس داشته است. باین معنی که در دوران تصدی سردفتر پیشین سطور و صفحات
به وسیله خط بسته میشده و حال آنکه سردفتر جامل دارای رویه ای غیر از این بوده
و سطور و برگها را حسب رویه با علامت ضرب در می بسته و وقعه زوجیت مورد نظر در
تاریخ مؤخر در صفحات مقدم به وسیله سردفتر جامل وارد دفتر شده باین دلیل که
صفحه و ستون دفتر با علامت ضرب در بسته شده و حال آنکه کلیه موارد ثبت دیگر
با خط ختم گردیده. بدیهی است با تذکر همین نکته ساده بکلی سرنوشت دعوی تغییر
یافت و حکم جعلیت صادر و بزهدار به کیفر اعمال خود رسید و حق بذوی الحقوق
داده شد.

بنابراین دقت و ریزبینی هر چند در دقایق آخر محاکمه از طرف وکیل بکار رود
میتواند سرنوشت دادرسی را تغییر دهد و کمک ارزنده ای به او و پیشرفت دعوی بکند.
در این باره شاید گفته «لرد ماکمیلن» ۲۶ آخرین موضوعی باشد که باید به
همکاران تذکر داد. او میگوید: «برای حل این مسائل و مشکلات روزانه هیچگونه
کتاب و رساله مدونی را نمیتوان ارائه کرد؛ بلکه حل آنرا باید به شرف و حیثیت
برگذار کردن باکمال سرافرازی و بااطمینان خاطر میتوانم بگویم که چنین امانتی
را باکمال امنیت می توان به وجدان وکیل سپرد»
آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی